هوالعليم

ویژگیهای عارف کامل

قسمت دوم

برگرفته از آثار:

حضرت آیة اللّه الحاج سيّد محمد محسن حسيني تهراني

قدّس سرّه

بسم الله الرّحمن الرّحيم‏

الحمد للّه ربِّ العالَمين،

وصلَّى اللهُ على محمّدٍ و آلِه الطّاهرين‏

ولعنة الله على أعدائهم أجمعين‏

# شاخصه پنجم: نفس عارف بالله و فعل و تدبير او عين اراده و تدبير حضرت حق است‏

پنجمين خصوصيّت از خصوصيّات عارف بالله و ولىّ كامل الهى اين است كه نفس او به واسطه فناء در ذات حضرت حق عين تجلّى حق شده است، و فعل او فعل حقّ و تدبير او تدبير حقّ است.[[1]](#footnote-1)

ذات حضرت حق در فعل و خلق حوادث به تفكّر و تأمّل و إعمال رويّه نيازى ندارد، و افعال او بر اساس انطباق با مصالح واقعيّه نمى‏باشد؛ بلكه مصلحت در مرتبه متأخّر از فعل و خلقت حقّ قرار گرفته است نه در مرتبه مقدّم. و به عبارت ديگر: چنانچه در افعال و كردار ما مصلحت به عنوان علّت غايى تلقّى مى‏شود، در افعال پروردگار جنبه علّى ندارد بلكه معلول فعل حقّ است، و فعل حقّ علّت موجِده او است نه اينكه او علّت موجده فعل و اراده حقّ باشد.[[2]](#footnote-2)

عارف كامل نيز بر اساس مصلحت و دورانديشى و إعمال رويّه و تطبيق دادن عمل خود با مصالح و مضارّ نفس الأمريّه كارى انجام نمى‏دهد، بلكه نفس اراده او بر انجام يك فعل همان نفس اراده حقّ است بدون تأمّل و تفكّر و إعمال رويّه.[[3]](#footnote-3)

## عارف از بالا به پايين مى‏نگرد و ديگر افراد از پايين به بالا مى‏نگرند

ساير افراد در ارتباط با افكار و امورات شخصيّه و اجتماعيّه خود بايد راهى بس طولانى براى رسيدن به نتيجه بپيمايند و مقدّماتى را پشت سر بگذارند و قضايا و قياساتى را به دنبال هم ترتيب دهند و مشورت‏ها و صلاحديدهايى را به كار بندند، تازه به نتيجه درست برسند يا نرسند. اين همه خطا و اشتباه و خلاف كه ما از بشر مشاهده مى‏كنيم از چه باب است؟ مگر تمامى اين اشتباهات از بى‏توجّهى و بى‏دقّتى و بى‏اعتنايى رخ مى‏دهد؟ خير! چه بسا انسان كاملًا به همه جوانب و شرايط و احوال يك مطلب به دقّت توجّه مى‏كند، و تا جايى كه سعه وجودى و ظرفيّت عقلانى او اجازه مى‏دهد در اطراف يك موضوع مى‏انديشد، ولى باز مسأله بر خلاف انتظار و توقّع حاصل مى‏شود، و چه بسا اشتباهات و خطاهاى جبران‏ناپذير براى انسان پيش خواهد آمد.

اين اشتباهاتى كه براى اصناف مختلف مردم حاصل مى‏شود با دقّت كافى و رعايت همه جوانب، همه و همه برگشتش به نقصان وجودى و محدوديّت سعه اطّلاع و إشراف بر حقيقت امر است.[[4]](#footnote-4)

اينجا است كه ارزش و قيمت وجودى يك عارف كامل در مقايسه با ساير افراد از هر دسته و طبقه‏اى به خوبى روشن و واضح مى‏گردد، و به اين اكسير حيات و ناموس عالم تشريع و تربيت بيشتر توجّه مى‏شود، و اين نعمت و كرامت عظماى الهى براى انسان بهتر خود را مى‏نماياند، و ضرورت حضور خود را دقيق‏تر و واضح‏تر نشان مى‏دهد، و به آفات و مفاسد عدم ادراك و انقياد از خود بيشتر توجّه مى‏دهد.

حضور صور علميّه در نفس عارف از مقام اطلاق و كلّيت نشأت مى‏گيرد، و در غير او از جزئيّت و تركيب و امتزاج صور تصوّريه و تصديقيّه حاصل مى‏شود؛ و به عبارت واضح‏تر: عارف از بالا به پايين مى‏نگرد و اوّل نظره او بر جنبه كلّى مسأله و حكم قرار مى‏گيرد، و ديگر افراد از پايين به بالا مى‏نگرند؛ و اين معنى بسيار دقيق و ظريف و قابل دقّت است.

عارف براى ادراك صور علميّه، منتظر افاضه و اشراق از جانب حىّ قيّوم است؛ چنانچه رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم براى پاسخ به سؤالات و جريانات، منتظر وحى از طرف حضرت حق مى‏بود و هيچ‏گاه براى مسأله و موضوعى كه در حيطه رسالت و مأموريّت او بود به علوم ظاهريّه و رأى افراد و صلاح‏ديد اشخاص اتّكا نداشت، و مشاوره با افراد را صرفاً به جهت رشد و ترقّى و بينش آنها انجام مى‏داد، نه براى كشف جهالت و رفع ضلالت‏.[[5]](#footnote-5)

## خداوند اراده خود را در نفس ولىّ بدون دخالت هواهاى نفسانى إعمال مى‏كند

خداى متعال اراده خود را در نفس ولىّ بدون دخالت قواى واهمه و متخيّله و هواهاى نفسانيّه إعمال مى‏كند، و از اين جهت خيال انسان كاملًا جمع و صددرصد نسبت به مسأله وثوق تامّ دارد؛ بر خلاف ساير اشخاص كه در آنها احتمال بروز و دخالت سليقه‏هاى شخصيّه و آراى باطله و نقصان در انديشه و غرائض نفسانيّه و ملكات و صفات رذيله به طور جدّى مطرح مى‏باشد، و به هيچ‏وجه من الوجوه يك فرد نمى‏تواند به افكار و ايده‏ها و دستورات اين‏گونه افراد اعتماد نمايد، و به عنوان حجّت شرعيّه و مبرّر عقليّه در پيشگاه عدل پروردگار به حساب آورد. اختلاف در افعال و كردار ولىّ خدا، نفس اختلاف در ظهورات و بروزات مصاديق مختلفه اراده و مشيّت حقّ است.[[6]](#footnote-6)

عارف امكان ندارد بگويد: من اشتباه كردم، مرا گول زدند، من نمى‏دانستم، اى‏كاش اين كار را نمى‏كردم، و اگر مشورت مى‏كردم به اين اشتباه گرفتار نمى‏شدم؛ زيرا نفس اعتراف با حال و موقعيّت او درست در يك تقابل رودر رو قرار دارد. اشتباه عارف يعنى اشتباه خدا، خطاى عارف يعنى خطاى پروردگار، و پروردگار كه اشتباه و خطا نمى‏كند. گرچه ظهورات حضرت حق متفاوت است، ولى اصل و ريشه و نفس اراده او يكى است.[[7]](#footnote-7)

## اختلاف در حالات و گفتار اوليا ناشى از تبدّل ظهورات حقّ است‏

اين اختلافى را كه ما در اطوار و حالات و گفتار حضرت والد- قدّس الله سرّه- مشاهده مى‏كرديم تماماً ناشى از تبدّل ظهورات حضرت حق بود كه از اختلاف در شئون ذات نشأت مى‏گرفته است. ذات اقدس الهى گرچه واحد است و هيچ اختلاف و تغيّر و تحوّل در آن راه ندارد، ولى ظهورات و بروزات او إلى ما لا نهاية قِلّةً و كِثرةً و ضعفًا و شِدّةً متفاوت است. و اين مسأله بسيار بالاتر و عالى‏تر و راقى‏تر از مسأله مصلحت و دورانديشى و ژرف‏نگرى در تفكّرات و آراء و انظار است.

مسأله رأى و نظر عارف مسأله ظهور مشيّت و اراده حقّ است، نه تفكّر و تأمّل و رعايت مصالح و جوانب! و اين ظهور و بروز بر اساس نفس اراده پروردگار بدون هيچ واسطه و تعلّقى به كثرات متحقّق مى‏شود. و امّا از آنجا كه ما از اين نكته غافليم و اوليا را همچو خود مى‏پنداريم، حكمِ مترتّب بر جهالت و نادانى خود را بر آنان مى‏نهيم، و از آنان همان چيزى را مى‏سازيم كه خود بر آن چيز قرار گرفته‏ايم، و مرتبه‏اى را براى آنان قرار مى‏دهيم كه خود در همان محدوده سير و تفرّج مى‏نماييم.[[8]](#footnote-8)

## حضرت موسى و خضر عليهما السّلام دو ظهور و تجلّى متفاوت حضرت حق مى‏باشند

با اينكه هم حضرت موسى و هم حضرت خضر هر دو ولىّ الهى و عارف بالله و محرم راز و سرّ توحيد بودند، ولى حضرت حق دو ظهور متفاوت و دو تجلّى مختلف در آنها داشته است كه هر كدام منافى با ديگرى و در تضاد با يكديگر بوده‏اند. و اين است سرّ توحيد و حقيقت تشؤّن پروردگار به شئون مختلف و تعيّن او به اعيان مختلف خارجيّه و موجودات متفاوته، با حفظ بساطت ذات و صرافت وجود حق و تشخّص حقيقى او كه همان تشخّص حقيقت وجود است به وحدت شخصيّه خارجيّه، كه منافات با كثرت اعتباريّه در مقام جمع ندارد.

حضرت موسى گرچه به مقام رسالت و أولوالعزمى رسيده بود و صاحب شريعت و كتاب بود، ولى هنوز در بعضى از مراتب فعليّت و توحيد به كمال نرسيده بود و احتياج به تربيت بيشتر و تحوّل افزون‏ترى داشت.

از اينجا مسأله روشن مى‏شود كه علّت اختلاف در كلمات و دستورات و افعال عارف كامل و ولىّ خدا چيست؟ علّت اختلاف در بروزات و ظهورات، اختلاف در اراده و تجليّات حقّ است، و عارف در مقام ابراز و اظهار هيچ استقلالى از خود ندارد تا بتواند دخل و تصرّفى در آن بنمايد و آن را كم و يا زياد كند و بر اساس مصلحت به منصّه ظهور درآورد.[[9]](#footnote-9)

## علّت عدم اشتباه عارف در أمور اجتماعى و تربيتي

يك بار شخصى نشنيد كه بزرگانى همچو مرحوم قاضى يا حضرت حدّاد و يا مرحوم والد- رضوان‏الله عليهم أجمعين- بگويند: ما در تشخيص خود نسبت به فلان شخص يا صورت مسأله‏اى اشتباه كرديم و راه به خطا رفتيم، و اى كاش اين كار را نمى‏كرديم! چنانچه هيچ‏گاه شخصى از يكى از حضرات معصومين صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين چنين مطلبى را ادّعا ننموده است.

دليل اين مطلب آن است كه: نفس عارف حقيقت مسأله را از نفس امام عليه‏السّلام مى‏گيرد بدون هيچ واسطه و امرى جداى از اتّصال سرّ و ضمير خود، و در اين استفاضه و توجّه به مرتبه عصمت رسيده است؛ يعنى هيچ اشتباهى در تلقّى و حفظ و ابلاغ او وجود ندارد. و از آنجا كه نفس معصوم عليه‏السّلام مبرّى و منزّه از هر گونه خطا و اشتباهى در هريك از مراتب ثلاثه مذكورهمى‏باشد، پس كلّيّه مطالب و دستورات و كارهاى عارف كامل مصون از خطا و اشتباه خواهد بود.

البتّه اين مسأله در امورى است كه ارتباط با مصالح افراد و امور اجتماعى و تربيتى اشخاص داشته باشد، و همين‏طور در مسائل اعتقادى و مراتب شهود و كشف از خطا معصوم و مصون باشد؛ و امّا در امور عادى و روزمرّه كه هيچ ربطى به قضايا و مسائل مذكوره فوق ندارد ممكن است اشتباهى از آنان سر زند كه شرح اين مسأله تا حدودى در آينده نزديك خواهد آمد.[[10]](#footnote-10)

## وجوب اتّباع از منويّات انسان كامل، عقلى و فطرى است و نياز به نصّ و دليل نمى‏باشد

وجوب متابعت از دستورات و منويّات عارف كامل وجوب عقلى و فطرى و جبلّى است و نياز به اقامه دليل از ناحيه شرع و نقل ندارد. و به همان ملاك كه وجوب اطاعت از امام معصوم عليه‏السّلام وجوب عقلى و فطرى است (خواه از سوى پروردگار نصّى بر اين الزام و ضرورت بيايد- كه به نحو متواتر اين مسأله به اثبات رسيده است- و خواه از ناحيه حضرتش بر اين مطلب تصريحى نيامده‏ باشد...) به همان ملاك كلام عارفِ كامل- نه هر مدّعى و كلاهبردار- كه در تحت اشراف تامّ و سرّ و قلب امام حىّ معصوم عليه‏السّلام قرار گرفته است و از وجود خود رسته و به وجود امام حىّ قيّوم عليه‏السّلام پيوسته است و فناء ذاتى- نه حتّى صفاتى و اسمائى و افعالى- در ذات مقدّس حضرتش حاصل نموده است، عيناً مانند كلام امام معصوم عليه‏السّلام از حجّيت ذاتيّه و الزام عقلى و فطرى برخوردار خواهد شد. و اين حجّيت احتياجى به دليل نقلى و الزام تنزيلى و تعبّدى ندارد.[[11]](#footnote-11)

## وقوف عارف بر ضماير و نيّات را مى‏توان از مجالست با او به‏دست آورد

مَثل عارف كامل مثل نور است كه: الظّاهرُ بنفسه المُظهِر لغيره است؛ هم خود روشن و مبيّن و واضح است و هم براى ديگران موجب روشنايى طريق و نورانيّت مسير و امور آنها خواهد بود. اثبات صحّت و اتقان عارف نيازى به اقامه دليل و برهان ندارد؛ چند دقيقه با او بنشينى به حقيقت نفس او در حدود مشاعر و استعداد خودت پى خواهى برد. امّا براى غير او بايد هزار من سريش بار اشتران و استران نمود تا پايه‏هاى أوهَنُ مِن بَيت العنكبوت او را با آن استوار نمود، و ظاهرى عوام‏فريب جهت رونق دكّان خدعه و تزوير دست و پا نمود.[[12]](#footnote-12)

## علم عارف بالله به اشياء علم حضورى است

نفس عارف كامل مرآت و مظهر تجلّى ماسِوى الله است، و آنچه خداى متعال از اسماء كلّيه و صفات جماليّه و جلاليّه خود در عالم اعيان تنزّل داده و تعيّن نموده است نسخه اصلى آن در نفس انسان كامل منطبع و منقوش است. و عارف اشياء را نه به صورت و شكل و عكس آنها مشاهده مى‏كند، بلكه با نفس و حقيقت اشياء وحدت و عينيّت حاصل مى‏نمايد، و اين قسم از علم را علم حضورى مى‏نامند و آن بالاترين و عالى‏ترين مراتب علم است.[[13]](#footnote-13)

بنابراين هر تغييرى كه در عالم كبير اتّفاق مى‏افتد آن تغيير در نفس انسان كامل است و او آن تغيير را در نفس خود مشاهده مى‏كند، نه اينكه به او علم حاصل مى‏كند به علم حصولى و اكتسابى و از خارج، بلكه خود آن شى‏ء را در نفس خود مشاهده مى‏كند؛ گويا خود، آن تغيير و تحوّل را انجام داده است.

و بدين جهت عارف هيچ‏گاه خارج از ذات خود چيزى را نمى‏جويد و از جايى براى كشف مجهولى واسطه نمى‏آورد و حيله نمى‏طلبد، بلكه در وجود خود به جستجو مى‏پردازد و هم مجهول و هم حلّ آن را از وجود خود مى‏طلبد؛ زيرا او حقيقت اسم عليم و قدير و حىّ شده است، و همه اسماء و صفات الَهيّه- چه كليّه و چه جزئيّه- از اين سه اسم نشأت مى‏گيرد. پس همه اسماء الَهيّه با همه محتويات آنها در نفس عارف مستقرّ شده است، و صورت نفسيّه او وزان صورت حضرت حق شده است، و همه تجلّيات ذات در نفس او متجلّى شده است.[[14]](#footnote-14)

## عارف در عين تعلّق به امور ربطيّه فقط مشيّت حقّ را تنفيذ مى‏كند

عارف در عين تعلّق به امور ربطيّه و انتسابيّه فقط مشيّت حقّ را تنفيذ مى‏كند لاغير. محبّت و انس با منتسبين به خود اعمّ از ارحام و خويشاوندان و اصدقاء، حتّى افراد عادى به يك ديد وسيع‏تر و سعه بيشتر به جاى خود، و انفاذ و تثبيت تقدير و خواست و مصلحت الهى بأىّ نحو كان و لو بلغ ما بلغ نيز به جاى خود، و لا يشغله شأنٌ عن شأنٍ فى طرفة عينٍ أبدًا.

نفس عارف كامل و ولىّ‏خدا تجلّى همان اراده حقّ است، چه خواست او به طرفى تعلّق بگيرد و يا نگيرد. و تمام اين مسائل به جهت از دست دادن نفس حيوانى است و تبدّل آن به نفس رحمانى، و گرچه در بعضى مواقع ميل او ممكن است به ثبوت يك شى‏ء يا عدم آن بر طبق همان تعلّقات قرار گيرد، ولى خواست و اراده فقط بر محوريّت مشيّت و تقدير حقّ دور مى‏زند و بس.[[15]](#footnote-15)

# شاخصه ششم: در كلام و كردار عارف كامل شكّ و ترديد و احتياط راه ندارد

ششمين خصوصيّت از خصوصيّات و مميّزات عارف كامل اين است كه در كلام و يا كردار او شكّ و ترديد و احتياط وجود ندارد، و أعمال او از روى إتقان و إحكام و إبرام است. عارف هيچ‏گاه فردى را امر به احتياط نمى‏كند، و خود نيز در فتوا و حكم، احتياط ندارد و همه احكام و مبانى براى او همچو آفتاب واضح و روشن است.[[16]](#footnote-16)

## علم اولياى الهى همانند امام عليه السّلام علم كلّى شده است‏

نفس ولىّ خدا و عارف كامل كه به نفس امام عليه‏السّلام متّصل است و از آن حضرت إشراب مى‏شود و علم او به عنايت امام عليه‏السّلام مبدّل به علم كلّى شده است، همانند خود امام داراى نظر قطعى و اراده‏اى بتّى و عزمى استوار و رأيى خلل‏ناپذير نسبت به احكام و تكاليف مى‏باشد، و اگر در مسأله و يا موضوعى نظرى را ابراز داشت اين مطلب حكايت از إشراف او بر حقيقت مطلب و نفس الأمر مى‏نمايد، و اگر چنانچه صلاح در پاسخ دادن نديد از ابراز و اظهار مسأله خوددارى مى‏نمايد و يا به نحوى مسأله را به ديگرى ارجاع مى‏دهد و خود از اظهار رأى در اين مورد سر باز مى‏زند.[[17]](#footnote-17)

عارف بالله و بأمرالله در كيفيّت اطّلاع بر تكليف، نفس حكم‏الله الواقعى در قلب و آينه نفس او تجلّى و ظهور مى‏يابد و هيچ امر مبهم و نقطه اجمالى نسبت به موضوع و يا شرايط آن و يا قراين محفوفه و نفس حكم براى او بأىِّ وجهٍ من الوجوه باقى نخواهد ماند. و از آنجا كه نفس عارف كامل با نفس ولىّ حىّ و قطب عالم امكان، صاحب ولايت كليّه الَهيّه اتّحاد وجودى و عينى دارد- يعنى نفس ولايت كليّه الَهيّه كه در حقيقتِ امام معصوم عليه‏السّلام ظهور مى‏نمايد همان ولايت در شيعيان و متابعان و عارفان حقيقى امام معصوم عليه‏السّلام نيز تجلّى و بروز مى‏كند- در اين‏صورت هيچ افتراقى بين اين دو نمى‏توان يافت مگر در جنبه و حيثيّت طوليّه، كه امام عليه‏السّلام در حكم علّت و سبب اصلى و حقيقى اين افاضه و اشراق مى‏باشد، و در نتيجه سعه وجودى او و كيفيّت ادراك مراتب اسماء و صفات در او اوسع و أعلى است، و نفس عارف در جنبه معلوليّت و استفاضه قرار مى‏گيرد؛ و به عبارت اخرى: آن حقيقت والاى علمى اوّل در نفس امام معصوم عليه‏السّلام جلوه‏گر و ظاهر مى‏شود و از او به نفس عارف كامل منتقل مى‏شود.

بنابراين در حقيقت ادراك حكم شرعى و تكليف الهى فرقى بين آن دو وجود ندارد؛ و از آنجا كه امام معصوم عليه‏السّلام احتياط و شبهه و ترديد در فكر و عمل او اصلًا معنا ندارد، نتيجه مى‏گيريم كه اين مطلب در نفس عارف كامل نيز تحقيقاً منتفى مى‏باشد، و او به همان نحو و شكلى عمل مى‏كند كه امام عليه‏السّلام عمل كرده است.[[18]](#footnote-18)

## احتياط ائمّه و اولياى دين در مسائل دماء و نفوس و أعراض‏

و از طرف ديگر، از آنجا كه احكام الهى در مراتب خود از حيث اهمّيت و لزوم و خطير بودن و سهل بودن و اهتمام و عدم آن داراى مراتب مختلفه مى‏باشند، و خود امام عليه‏السّلام نيز در رعايت اين موارد داراى حالات و كردار متفاوت است، همين شيوه و عملكرد در حالات و اطوار عارف الهى به چشم مى‏خورد.

مثلًا شارع مقدّس در احكام طهارات و نجاسات و تا حدودى نيز در مأكل و مشرب قائل به تسهيل و سمحه است، و اين موضوع به خوبى از لسان روايات معلوم مى‏شود؛ و احكام ظاهريّه در اين باب، و اصول و قواعد طهارت و حِلّ، هم براى افراد عادى و هم براى شخص امام عليه‏السّلام به يك نسق و يك وتيره جعل شده است. [[19]](#footnote-19)

امّا در موارد ديگر همچون مسائل مربوط به دماء و نفوس و أعراض، ما با شدّت اهتمام شارع در رعايت احتياط و توقّف در موارد مشتبهه برخورد مى‏كنيم، و از كيفيّت تعامل حضرات معصومين عليهم‏السّلام با اين موارد به سرّ و لُبّ مسأله پى‏مى‏بريم؛ و اينكه در چه موردى بايد به سهل و روان بودن در آن ملتزم شد، و در چه موردى بايد با نهايت دقّت و وسواس در مسأله مواجه شد و زود در موردى حكم به امرى نداد.[[20]](#footnote-20)

## حقيقت احتياط در مكتب اولياى الهى و در ساير مكاتب

از اينجا روشن مى‏شود كه بين احتياط و توقّف عرفاى بالله و علماى ربّانى و بين احتياط ساير افراد تفاوت ما بين المشرق و المغرب است. احتياط در مكتب اولياى الهى ناشى از انكشاف حقيقت امر و وضوح مسأله است، نه ناشى از جهالت و عدم وصول به حكم. احتياط در منهج اولياى حقّ به جهت حسّاسيت و ظرافت و احتمال هلاكت موبقه است، و اين خود از ظهور حقيقت امر در اين موارد نشأت مى‏گيرد، و اين احتياط خود عين علم و ادراك و وصول به حاقّ واقع و حقيقت امر است و عين يقين به كُنه مسأله مى‏باشد.

بناءً على‏هذا اگر ما حتّى در اين موارد مشاهده مى‏كنيم كه از ناحيه ولىّ خدا دستور بر احتياط آمده است، اين نه به جهت اجمال و ابهام مسأله در نزد او مى‏باشد، بلكه به جهت جهالت و نادانى و عدم بصيرت ما است كه بدين صورت ما را از وقوع‏ در هلاكت و عقاب اخروى و تبعات مُفسده دنيوى حفظ مى‏كنند؛ و الّا آنها كه نياز به احتياط ندارند و نياز به وقوف ندارند و نياز به تثبّت ندارند.[[21]](#footnote-21)

اصلًا احتياط در اطوار و افعال و ممشاى عرفاى بالله وجود ندارد، و اگر انسان حالتى به نحو احتياط در آنان مشاهده نمود، يا بايد حمل بر عدم اظهار واقع و حقيقت امر نمود- به لحاظ مصلحتى و عنايتى- و يا بايد حمل بر جنبه تربيتى‏ و ارشاد اطرافيان شود. و هر دوى اين مسأله بسيار بسيار در روش و منهج اولياى الهى به چشم مى‏خورد، و خود اين حقير راقم سطور در اين‏باره حكايت‏ها دارم و مطالبى كه در صورت توفيق و به حول پروردگار در جاى خود ذكر خواهم نمود.

و امّا احتياطى كه ساير افراد به آن مبتلا مى‏باشند ناشى از عدم ادراك حكم شرعى و احراز حاقّ واقع و لُبّ مسأله است؛ و در واقع با اين احتياط، آشكارا به عجز از وصول به احكام و لنگى در حركت به سوى تكاليف واقعيّه را اعتراف مى‏كنند.[[22]](#footnote-22)

# شاخصه هفتم: تجلّى و ظهورات عارف واصل، ظهور و تجلّى حضرت حق است‏

هفتمين خصوصيّت از خصوصيّات عارف كامل اين است كه: تجلّيات و ظهورات او از ظهور و تجلّى حقّ است نه از تجلّى نفس، و نه در حيطه اقتدار و قوّت نفس، بلكه از ناحيه إفناء و إمحاء و إعدام نفس است.

از آنجا كه نفس سالك به واسطه رياضات شرعيّه و مجاهدات در عوالم ظلمانى و روحانى از تعيّن گذشته و استقلال خود را از دست داده است، وجود حقّ و انّيّت او- كه غيرتش غيرى باقى نمى‏گذارد- در هويّت و تعيّنِ سالك تجلّى پيدا مى‏كند، و از اين پس ديگر اين شخص با شخصيّت گذشته‏اش تفاوت خواهد داشت، و ماهيّتش با ماهيّت قبل مختلف خواهد بود؛ گرچه به شكل و شمايل، فرق چندانى نداشته باشد، ولى سيره و سريرتش كاملًا با اخلاق و خصايص و صفات گذشته‏اش امتياز خواهد داشت. حركات او رنگ و بوى ديگرى دارد، و گفتار او حساب و كتاب ديگرى دارد. در اينجا تجلّى حقّ است بلا واسطه، و ظهور فعل حقّ است مباشرةً بدون دخالت نفس و دستبرد آن و تصرّف آن.[[23]](#footnote-23)

عارف كامل از خود هيچ ندارد و هر چه هست جلوه حقّ است. و به همين دليل است كه كلام او حجّت است و كلام ساير افراد حجّت نيست و احتياج به تفحّص و تأمّل و تثبّت و وثاقت دارد؛ كلام عارف كلام حقّ است و كلام حقّ، تثبّت و تحقيق برنمى‏دارد.[[24]](#footnote-24)

## انحصار تربیت سالک در تحت اطاعت ولی کامل و بس

و ثمره بسيار بارز و ظاهر اين مسأله اين است كه: يك چنين فردى در دستورات و فرامينش هميشه اضمحلال و انعدام نفس امّاره را مدّ نظر قرار مى‏دهد، نه رشد و تقويت و قوّت او را. و اين مسأله مهم‏ترين و حياتى‏ترين مسأله تربيتى و تهذيب و تزكيه است. چه بسا خيلى از مدّعيان تهذيب و تزكيه، خودسرانه اقدام به دادن دستورات و برنامه‏هاى سلوكى و تربيتى مى‏كنند و از لابه‏لاى كتب‏و با استفاده از مسموعات و تجربيّات خود، اوراد و اذكار و برنامه‏هاى تربيتى و اجتماعى و خانوادگى و كسبى به شاگردان بى‏خبر از مطالب و قضايا، و حتّى به ساير افراد، به نوع فلّه‏اى و بى‏حساب مى‏دهند، و آنها را به‏جاى رشد و ترقّى در مهالك و خطرات گرفتار مى‏سازند، و به‏جاى اينكه جنبه و حيثيّت نفسانى آنها را مورد ضربه و تخريب قرار دهند موجب تقويت و ازدياد شوائب و آثار منفيّه نفس مى‏گردند.[[25]](#footnote-25)

مسأله تكامل نفس و سير إلى الله صرفاً با انجام اوراد و اربعينيّات و قرائت ادعيه و اذكار ميسّر نمى‏شود، بلكه مراقبه و مجاهده و مخالفت‏با خواست‏ها و تمايلات نفس نقشى اساسى در اين حركت و تغيير و تحوّل دارد. و اگر انسان بخواهد سَرِ خود و بدون اشراف و تبعيّت از استاد كامل به انجام اين امور بپردازد، بيم آن مى‏رود كه در دام أبالسه و شِباك خطرناك قطّاع الطّريق و لُصوص و راهزنان راه گرفتار آيد، و نه تنها هيچ طَرْفى از انجام اين دستورات نبسته است، كه عمر خود را ضايع و سرمايه خود را باطل و خداى نكرده به طوفان حوادث‏ و قضاياى غير مترقّبه گرفتار شده و باعث هلاكت و بَوار خود و ديگران گردد.

دستورات سلوكى اگر توسّط فرد خبير و وارد به راه و رسم طريق و عقبات نفس نباشد، ممكن است در جهت مخالفِ حركت به سمت و سوى تجرّد و تجريد قرار گيرد. و همين خطر در مكاتب و دستجات و محافل عرفانى و اخلاقى به طور وضوح به چشم مى‏خورد. دورى از اشراف استاد كامل و به عهده گرفتن زمام امور تربيتى توسّط خود سالك، خطرى است بس عظيم كه بزرگان و راه‏رفتگان طريق را در كام نيستى و هلاكت خود فرو برده است.[[26]](#footnote-26)

تربيت استاد كامل موجب از بين رفتن نفس و شوائب نفسانى خواهد شد؛ و در غير آن، اين غرض و غايت حاصل نخواهد گرديد. و از اينجا به‏دست مى‏آيد كه دستورات و فرامين فردى مى‏تواند از ناحيه پروردگار مورد وثوق و اطمينان باشد كه بالكلّيه از نفس و شوائب آن عبور نموده باشد و صرفاً با لقلقه لسان بيان نشود، و اطوار زاهدانه و عوام‏پسندانه را در پى نداشته باشد. در اين مرتبه است كه انسان به كلام آن شخص اطمينان و اعتماد خواهد كرد و مى‏تواند آن را اسوه و نصب‏العين امور و برنامه خود قرار دهد؛ و در غير اين‏صورت بايد با احتياط به او توجّه كند و دربسته و سربسته آن را به ديده قبول ننگرد، بلكه در اطراف آن تأمّل كند و بينديشد، زيرا هر قدر مسأله خطيرتر و حياتى‏تر باشد طعمه مناسب‏تر و دام مهيّاترى براى نفس و دخل و تصرّفات آن خواهد بود.[[27]](#footnote-27)

1. اسرار ملکوت، ج 2، ص 311. [↑](#footnote-ref-1)
2. اسرار ملکوت، ج 2، ص 311 ـ 312. [↑](#footnote-ref-2)
3. اسرار ملکوت، ج 2، ص 315. [↑](#footnote-ref-3)
4. اسرار ملکوت، ج 2، ص 316. [↑](#footnote-ref-4)
5. اسرار ملکوت، ج 2، ص 317. [↑](#footnote-ref-5)
6. اسرار ملکوت، ج 2، ص 317 ـ 318. [↑](#footnote-ref-6)
7. اسرار ملکوت، ج 2، ص 318. [↑](#footnote-ref-7)
8. اسرار ملکوت، ج 2، ص 321. [↑](#footnote-ref-8)
9. اسرار ملکوت، ج 2، ص 331 ـ 332. [↑](#footnote-ref-9)
10. اسرار ملکوت، ج 2، ص 336 ـ 337. [↑](#footnote-ref-10)
11. اسرار ملکوت، ج 2، ص 337 ـ 338. [↑](#footnote-ref-11)
12. اسرار ملکوت، ج 2، ص 342. [↑](#footnote-ref-12)
13. اسرار ملکوت، ج 2، ص 345. [↑](#footnote-ref-13)
14. اسرار ملکوت، ج 2، ص 347. [↑](#footnote-ref-14)
15. اسرار ملکوت، ج 2، ص 357 ـ 358. [↑](#footnote-ref-15)
16. اسرار ملکوت، ج 2، ص 365. [↑](#footnote-ref-16)
17. اسرار ملکوت، ج 2، ص 372 ـ 373. [↑](#footnote-ref-17)
18. اسرار ملکوت، ج 2، ص 382 ـ 383. [↑](#footnote-ref-18)
19. اسرار ملکوت، ج 2، ص 383. [↑](#footnote-ref-19)
20. اسرار ملکوت، ج 2، ص 384. [↑](#footnote-ref-20)
21. اسرار ملکوت، ج 2، ص 387 ـ 388. [↑](#footnote-ref-21)
22. اسرار ملکوت، ج 2، ص 388 ـ 389. [↑](#footnote-ref-22)
23. اسرار ملکوت، ج 2، ص 419. [↑](#footnote-ref-23)
24. اسرار ملکوت، ج 2، ص 421. [↑](#footnote-ref-24)
25. اسرار ملکوت، ج 2، ص 422. [↑](#footnote-ref-25)
26. اسرار ملکوت، ج 2، ص 425 ـ 426. [↑](#footnote-ref-26)
27. اسرار ملکوت، ج 2، ص 431. [↑](#footnote-ref-27)